

آرایه های بلاغی در شعر احمد شاملو

م. نازک قاسم محمد
رشته زبان فارسی
دانشکده زبان / دانشگاه بغداد

Abstract

Part of the beauty of Persian poetry may appear in a variety of rhetorical patterns, so the majority of the great poets have benefited from these different literary styles in their poetry to be more attractive and enjoyable. And when we look at the poetry of Ahmed Shamlou, who is one of the most prominent poets in modern Persian literature, We find that he sought to show his ideas and beliefs with wonderful concepts concentrated in the minds of readers through the use of rhetorical templates in different ways in his poetry, in the manner that is used widely and in the best ways. In this research I have sought to show these rhetorical templates in the poetry of Shamloo, which express the unstable political, social and cultural conditions of the poet's time accompanied by sadness and compassion. The poet and his contemporaries never felt happy, for this reason, the poet used in his poetry the expressions that are all despair, fatigue and pain through various rhetorical methods.

چکیده :

یکی از جلوه های زیبایی شعر فارسی، به کارگیری آرایه های بلاغی در آنهاست. هرچه میزان به کارگیری این آرایه ها بیشتر باشد به همان اندازه، اثر بدیع و زیبا خواهد بود. لذا برای آفرینش اثر ادبی خوب، استفاده از این آرایه ها، ضروری به نظر می رسد.

احمد شاملو در شعرش ماریکی از شاعران بلند آوازه ادب پارسی به شمار آورده است. برای بیان اندیشه و جهان بینی اش می کوشد، مفهومی را در ذهن خوانندگان برجسته سازد و مورد تاکید قرار دهد، از هنگامیکه آرایه های بلاغی به شیوه های مختلف در شعرش بکار برده است؛ و به گونه ای که از مهم ترین عناصر قابل توجه شعر وی تبدیل شده است. در این پژوهش سعی می کردم تا این آرایه های در شعر شاملو نشان میدهم، و به شیوه ای تحلیلی بررسی شوم. و این شعرها را از اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نابسامان زمان خود نوشته شده است، روشن میدهد. و به جای آنکه به خوشحالی و شادی بینجامد، بیشتر با غم و اندوه همراه است.

الخلاصة

إن جزءاً من جمال و طرافة الشعر الفارسی قد تظهر فی قوالب بلاغیة متنوعة، ولهذا فان أغلیبة الشعراء الكبار قد استفادوا من هذه الأسالیب البلاغیة المختلفة فی أشعارهم لكي يجعلوها جذابة و ممتعة. و حینما نتأمل فی أشعار احمد

شاملو الذي يعتبر من بين الشعراء البارزين في الأدب الفارسي الحديث، نجده قد سعى لبيان أفكاره وعقائده بمفاهيم رائعة تترسخ في أذهان القراء من خلال استخدامه القوالب البلاغية بأساليب مختلفة في أشعاره، على النحو الذي يستفاد منها بشكل واسع وبأفضل الطرق. لقد سعت في هذا البحث لإظهار هذا القوالب البلاغية في أشعار شاملو، وهذه الأشعار تعبر عن الأوضاع السياسية والاجتماعية والثقافية غير المستقرة لزمان الشاعر الذي يرافقه الحزن والهم. فلم يشعر الشاعر ومن عاصره بالفرح يوماً، لهذا استخدم في أشعاره عبارات كلها يأس وتعبد وآلم من خلال أساليب بلاغية متنوعة.

مقدمه

آزادی» میشود و تعبیرها و ترکیب های چون دوران مشروطیت، شعر و ادب مردمی میشود و شاعر نسبت به رویدادهای جامعه بی اعتنا نمی ماند. بهار به اندازه ی حضور آزادی در جامعه، در شعر شاعران این دوران حضور مییابد.

زندگی نامه احمد شاملو

(احمد شاملو) بامداد 1304 — 1379 (یکی از چهره های ممتاز و تأثیر گذار در عرصه ادبیات و فرهنگ ایران شعر است. جدای از شکل و قالب خاصی که شاملو در شعر معاصر مطرح کرد، اندیشه و تفکر حاکم بر اشعار وی نیز درخور توجه است. شعر وی سرگذشت «مهر و کین، یأس و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ و حمله و گریز» است. اما محور تمام این عواطف اجتماع است و مردمش و نقطه شروع واقعی شاعری شاملو مجموعه قطعنامه (1330) است. قطعنامه به منزله عصیانی است بزرگ نسبت به گذشته شعری و فکری شاعر.

میراث ادبی ما از عصر مشروطه با عناصر تازه ی فرهنگ غربی که زمینه های آن از سالها پیش فراهم آمده بود، درمی آمیزد و حکایتی دیگر آغاز میشود. نهضت مشروطه تحقق مییابد و افسانه ی دلفریب آزادی و واقعیت خشن و دردناک اختناق معنایی دیگر پیدا میکند و بر بهارانه سرایی نیز سایه میافکند. آرام آرام زبان شاعرانه ی تازه ای پدیدار شکل میگیرد ... در «خزان اختناق»، «بهار محسوب می شود. شاملو در طول عمر چندین ساله خود علاوه بر مجموعه های شعری که از خود به جا گذاشت، تحقیقات وسیعی در باب فرهنگ عامه انجام داده که آنها را در کتاب «کوچه» جمع آوری کرده است. وی همچنین به کار ترجمه از ادبیات و فرهنگ سایر ملل مختلف ورود پیدا کرد و آثار فاخری را به زبان فارسی ترجمه کرد. یکی از مهم ترین کارهای احمد شاملو در عرصه ادبیات تعریف و تبیین قالب سپید در عرصه

تصویر و تخییل در اشعار احمد شاملو بهارانه در شعر شاملو بر خلاف بهارانه های شعر سنتی همراه با شادی و نشاط نیست و سراسر بهارانه را غم و اندوه فرا گرفته است، حال و هوا، فضا و حتی واژگان، بهاری نیستند زیرا بیشتر واژگان به کار رفته در آنها، بار معنایی منفی دارند و با این واژگان، فضا و حال و هوایی برای مخاطب مجسم میشود که بهار را تداعی نمیکند.

در شعر شاملو، بهار نه تنها برای شاعر، بلکه برای مردم نیز شادیاور نیست و هیچکس از فرا رسیدن آن شاد نمیشود. بر خلاف سنتهای رایج در فرهنگ ایرانی، در شعر شاملو، مردم خودشان را برای استقبال بهار آماده نمیکنند. هرچند بهار آمده اما مردم هیچ عکس العملی نشان می دهند.

شاملو به عنوان یک شاعر معاصر و مدرن، معمولاً بهار را به شک برداشتهای شخصی خودش ارائه میدهد، برداشتهای شخصی او از زمانه، جامعه، سیاست و... برداشتهایی مبتنی بر نگاه انتقادی و گاهی سیاه از مسائل است. در ادامه اشعاری از شاملو بررسی میشود که میتوان آنها را بهارانه نامید.

بهار خاموش

بر آن فانوس ک‌هش دستی نی‌فروخت
بر آن دوکی که بر رف بی صدا ماند.
بر آن آینه ی زنگار بسته
بر آن گ‌هواره ک‌هش دستی ن‌جنبان‌د

« روشن نبودن » شاملو در این شعر، با به کار بردن نشانه های واژگانی منفی چون، « بلند نشدن دود از کومه»، « پاک نکردن آینه»، « بیصدا ماندن دوک بر رف»، « فانوس و...»، « میخواهد اینگونه القا کند که مردم چشم انتظار هیچ بهاری «بیمصرف ماندن بهار» نیستند. و در این حالت، نهایت غم و اندوه مردم را برای مخاطب مجسم میکند تا مخاطب را نیز با غم مردم شریک کند. همه ی اینها در حالی است که در سنت فرهنگ ایرانی همیشه بهار همراه با شادی و نشاط بوده است و مردم خود را برای آمدن آن آماده میکرده اند و شاملو با تقابلی که میسازد، ذهنها را بیشتر متوجه این تفاوت میکند.

در اینجا مردم خود را برای آمدن بهار و استقبال از آن آماده نکرده اند. بر خلاف سنتهای رایج در فرهنگ ایرانی که مردم با آمدن نوروز و بهار شاد و خوشحال میشدند و همیشه منتظر آن بودند و خود را برای استقبال آن آماده میکردند، بالعکس در این جامعه، بهار منتظر مردم است تا آن را تحویل بگیرند اما کسی آن را تحویل نمیگیرد و این نشاندهنده ی آن است که جامعه را چنان خفقانی در بر گرفته است که حتی بهار که فصل زدودن غمها و اندوه هاست، نمیتواند مردم این جامعه را شاد کند تا غمهایشان را اندکی به فراموشی بسپارند.

بهار می‌آید و می‌بیند کسی فانوسی برای روشن کردن خانه، برای استقبال او روشن نکرده و هیچ دوکی برای بافتن لباس تازه برای عید نچرخیده است، آئینه زنگار بسته است و نشان می‌دهد که کسی برای آمدن بهار و عید، خانه تکانی نکرده است.

بر آن حلقه که کس بر در نکوبید

بر آن در کفش کسی نگشود دیگر

بر آن پله که بر جا مانده خاموش

کساش ننهاده دیری پای بر سر-

گویا رسم عید دیدنی هم بر افتاده است و دیگر کسی به دیدن کسی نمی‌رود و این نهایت اوضاع نابسامان عصر شاعر را به تصویر می‌کشد.

به هر بامی درنگی کرد و بگذشت

به هر گویی صدایی کرد و استاد

ولی نامد جواب از قریه، نزدشت.

بهار به هر بام و کوی سر می‌زند و همه را صدا می‌زند و منتظر می‌ایستد تا شاید کسی جوابش را بدهد اما گویا هیچ کس حاضر نیست جوابش را بدهد و آن را تحویل بگیرد.

نه دود از کومه یی برخاست در ده

نه چوپانی به صحرا دم به نی داد

نه گل رویید، نه زنبور پر زد

نه مرغ کدخدا برداشت فریاد...

بهار آمد، نبود اما حیاتی

درین ویرانسرای محنت آور

بهار آمد، دریغا از نشاطی

که شمع افروزد و بگشایدش در

معمولاً وقتی عید فرارسد، در ده نان می‌پزند. در اینجا با وجود اینکه بهار

آمده و هنگام عید است اما دودی از کومه‌ها بلند نمی‌شود. حتی خود طبیعت، بهار را تحویل نمی‌گیرد، نه چوپان گوسفندان را به چرا برده است و نه گلی روییده و نه حتی مرغ کدخدا آواز می‌خواند. چرا؟ چون اینجا ویرانسرای محنت آور است و جامع را خفقان فرا گرفته است. نه حیاتی وجود دارد و نه شور و نشاطی بنابراین جای تعجب نیست که کسی بهار را تحویل نمی‌گیرد.

به صد امید آمد، رفت نومید

بهار- آری بر او نگشود کس

در (شاملو، 1385، 87)

بهار که خود فصل امیدواری و خوشی و شادی است، اما هنگامی که هیچکس تحویلش نمی‌گیرد با ناامیدی می‌رود.

بهار آمده است اما هیچکس تحویلش نمی‌گیرد، بنابراین بیهوده نیست که شاملو می‌گوید: بهار منتظر بیمصرف ماند. جالب است حتی بهار که فصل شادی و سرخوشی است نمیتواند این جامعه را شاد کند و این نشان می‌دهد جامعه بیش از آن که فکرش را بکنیم دچار یاس عمیق است طوری که هیچ چیز حتی بهار نیز نمیتواند برایش شادیاور باشد.

بلاغت و اسطوره در شعر او

تأثیر نگاه رمانتیک بر نوع و میزان توجه شاعران معاصر به اسطوره و چگونگی بهره‌گیری آنها از روایتهای اسطوره‌ای، از مسائل مهمی است که باید درباره آن پژوهش شود.

اسطوره والبتة اسطوره شکنی
واسطوره سازی در شعر رمانتیک،
جایگاه خاصی دارد؛ علاوه بر
جنبه زیباشناختی اسطوره، ایجاد
روحیه انقلابی ومبارزه گری ونیز
دگرگونی خواهی وتحول طلبی در
میان مردم را میتوان از دلائل
رویکرد شاعران
رمانتیک
اسطوره دانست. این
پژوهش درپی تبیین نگاه رمانتیک
احمد شاملو به اسطوره وبهره گیری
ویژه او از ظرفیت های سیاسی -
اجتماعی آن، به شیوه تحلیل
محتواست ونشان میدهد تغییرات
شاملو در برخی اسطوره ها ونیز
بخشی از اسطوره سازیهای او، براساس
مبانی نظری مکتب رمانتیسم قابل
توجیه است. در این راستا به تبیین
نگاه رمانتیستها به اسطوره وبرخی
مؤلفه های رمانتیک شعر شاملو،
ونیز تحلیل چرایی وچگونگی بهره
گیری او از اسطوره پرداخته شده است.

مرگ نازلی

نازلی! بهار خنده زد وارغوان شکفت
« در خانه، زیر پنجره گل داد یاس پیر.

دست از گمان بدار!

با مرگ نحس پنجه میفکن! ... »

بودن به از نبود شدن، خاصه در بهار

نازلی سخن نگفت؛

سرافراز

دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت
...

نازلی سخن نگفت؛

چو خورشید

از تیرهگی برآمد و در خون نشست و رفت...

نازلی سخن نگفت

نازلی ستاره بود

یک دم درین ظلام درخشید و جست و رفت...

نازلی سخن نگفت

بنفشه بود

گل داد و!

« زمستان شکست » مژده داد و رفت ..

(شاملو، 1385، 133).

این شعر را میتوان نمونه ای از جریان
سمبولیسم اجتماعی در شعر معاصر قلمداد
کرد. شاعران این جریان در عین اینکه
تعهدات اجتماعی دارند، دریافته اند که
شعری که تنها به بیان مسائل اجتماعی یا
سیاسی پرد ازد بیشتر به بیانیه میماند
تا شعر و اینگونه اشعار پس از سپری شدن
زمان سرایش، معمولاً دیگر خواندنی
نیستند. در نتیجه شاعران این دوره به
بیان مسائل اجتماعی به شیوه ی نمادین
پرداختند و از بیان صریح مسائل اجتناب
کردند وشاعرانی چون نیما یوشیج، مهدی
اخوان ثالث، احمد شاملو و ... در این
گروه قرار میگیرند. در شعر این گروه،
بهار کمتر به طور مستقل وصف میشود
ومعمولاً نمادی است برای حیات جامعه و در
بسیاری مواقع، برانگیزنده ی یاس شاعر
است. (سعیدی، 1391، 24)

در آغاز شعر، از یک طرف، مخاطب «نازلی» در این شعر، شاعر با خطاب قرار دادن را به کنجکاو و امیدارد تا ذهن او را درگیر کند که نازلی کیست؟ وجه ویژگی هایی دارد؟ و از طرفی دیگر اهمیت نازلی را به ذهن مخاطب القا میکند و به خصوص اینکه او را با آمدن بهار امیدواری میدهد و از او درخواست میکند بهار آزادی ورهایی را بماند اما نازلی سخنی نمیگوید.

علاوه بر آنکه با آرایه ی بدیعی «نازلی سخن نگفت» همچنین شاعر با جمله ی به زیبایی کلام افزوده، به اهمیت موضوع نیز پرداخته است. موضوع آنقدر مهم «تکرار» است، با وجود اینکه که بهار آمده اما نازلی سخن نمیگوید و با مرگ دست و پنجه نرم میکند، نازلی از زمستان آنقدر سرد شده است که دیگر بهار برایش معنایی ندارد. «زمستان نازلی مژده» در واقع نماد سختیهای نازلی زیر شکنجه هاست و در آخر که شاعر میگوید: میتوان گفت که نازلی با مرگش، رها شدن از شکنجه را مژده داده «داد زمستان» شکست است.

نازلی، میتواند وطن باشد، میتواند روشنفکران همعصر شاعر باشد یا همه ی هموطنان او و میتواند وارتان سالخیمان باشد که یکی از اعضای حزب توده بود که در کودتای 28 مرداد 1332 همسولی شاملو بوده است، و بر اثر شکنجه های شدید و طاقت فرسا میمیرد یا میتواند گفت خود شاعر است که چندان آزادی ندارد که راحت سخنانش را بگوید.

«خنده زدن بهار»، در آغاز شعر، شاعر با به کار بردن نشانه های واژگانی چون گویا از آمدن بهار خوشحال است و یا شاید این «شکفته شدن ارغوان، گل دادن یاس پیر نشانه ها، امید دادن شاعر به هم نوعش، وارتان برای آزادی ورهایی است. اما کم کم شاعر ناامید میشود، اینجاست که بهار به غم و اندوه تبدیل میشود و نازلی سخن نمیگوید.

نازلی به عنوان نمونه ای از مردم جامعه ی شاعر، مانند بنفشه ی بهاری بود که مژده داد دوران سختی و پرمشقت به پایان رسیده است و چون دیگر فدا شوندگان، رفت. رهگذران

سرد در زیر از شاهراه متروک پیش میآیند و تپه های گلپوش بهاری در نظرگاه ایشان انتظاری بیهوده میبُرد به کندی از برابر من گذشت بیآن که به من درنگرند... (همان، 429)

نیز به نظر میرسد بهار برای مردم اهمیتی ندارد چون در این «رهگذران» در شعر نیز تپه های گلپوش بهاری در نظرگاه رهگذران انتظار بیهوده میکشند همانطور هیچکس بهار را تحویل نمیگیرد و بهار منتظر، بیمصرف میافتد «بهار خاموش» که در در اینجا نیز کسی به آن توجهی نمیکند.

شکاف

جادوی تراشی چرب دستانه

خاطره ی پا در گریز شب عشقی کامیاب را

که کجا بود و چه وقت

بين او وجام خاطره و بهار برقرار شده است.

ياد مي‌کند يا ميتوان گفت با اينکه بهار فصل شادي و «جمع پریشان» که از آنها به خوشي است، شاعر به علت درد و رنجی که دارد نميتواند از آن لذت ببرد.

بهار، خوب است، خاطره هم خوب است اما شاعر نميتواند با آنها پيوند بيابد زيرا اگر روح آدمی متزلزل باشد هر چند حال و هوا، حال و هوای بهاری هم باشد نميتواند او را به آرامش برساند.

جنبه های بلاغی در اشعار احمد شاملو از میان عناصری که از زبان، آشنایی زدایی مي‌کند، موسیقی است تا جایی که بیشتر نظریه پردازان، وزن را جزء ماهیت وذات شعر میدانند. موسیقی شعر فارسی در دوره های مختلف چهار نوع بوده که عبارت است از: موسیقی بیرونی (وزن عروضی)، موسیقی کناری (قافیه وردیف)، موسیقی درونی (بدیع لفظی) و موسیقی معنوی (بدیع معنوی). با ظهور نیما در شعر معاصر تغییراتی در موسیقی شعر انجام پذیرفت. پیروان نیما پا را فراتر نهاده و حتی برخی چون شاملو در پی رهایی کامل از قید و بند عروض کلاسیک بوده اند. با این حال، این شاعران نیز نتوانستند کارکرد موسیقایی را کاملاً نادیده بگیرند و به جای موسیقی بیرونی از موسیقی درونی بهره گرفته اند. در این پژوهش سعی

به بودن و ماندن
اصرار مي‌کند
بر آبیگینه ی این جام فاخر
که در آن
ماه‌ی سرخ
به فراغت
گامهای فرصت کوتاهاش را
چنانچون جرعه ی زهری کشت یار
نشخوار
مي‌کند.
از پنجره
من
در بهار مینگرم
که عروس سبز را
از طلسم خواب چوبیناش
بیدار مي‌کند.
ودست کوه ایی چنین عجول
که این جمع پریشان را
به خیره
پیوندی نابه سامان
در کار مي‌کند:
من و جام خاطره را، و بهار را
و ماهی سرخ را
رنگین و مذهب «نقطه ی پایانی» که چونان
فرجام بی‌حاصل تبارت‌زئینی خود را
اصرار مي‌کند. (شاملو، 1385، 588)

شعر از دو بهار سخن مي‌گوید یکی در بیرون
ویکی در درون. هرچند بهار بیرونی فرا
رسیده است، اما بهاری که در درون شاعر
شکل بگیرد هنوز فرا نرسیده است؛ از این
رو، شاعر حس مي‌کند که پیوندی نابسامان

شده است آن گروه از آرایه های ادبی در اشعار شاملو را که عناصر سازنده آنها بر تکرار واکها استوار است، واکاوی و بررسی، و نقش این عناصر در ایجاد موسیقی درونی شعر وی نشان داده شود. از آنجا که مدار موسیقی به معنی عام کلمه بر تنوع و تکرار استوار است، هر کدام از جلوه های تنوع و تکرار در نظام آواها، که از مقوله موسیقی بیرونی و کناری نباشد در حوزه مفهومی این نوع موسیقی یعنی موسیقی درونی قرار میگیرد. بررسیها نشان میدهد که شاملو از انواع آرایه های تکرار و واج آرایه بهره برده است؛ عمده دلایل کاربرد این آرایه ها عبارت است از: غنی ساختن.

وصل

در برابر بیکرانی ساکن

جنبش کوچک گلبرگ

به پروانه یی مانده بود.

زمان، با گام شتابناک برخاست

و در سرگردانی

یله شد.

در باغستان خشک

معجزه ی وصل بهاری کرد.

سراب عطشان

برکه یی صافی شد،

و گنجشکان دستآموز بوسه

شادی را

در خشکسار باغ

به رقص آوردند. (همان، 440)

در این شعر، که لحن موثر و دردناکی دارد، شاعر درد خود یا یک جامعه را به تصویر کشیده است جامعه ای که باغستانش خشک است و مردم در آن آرزوی رسیدن به بهار (خوشی و شادی) را دارند. اگر گلبرگ را خود شاعر بگیریم. بنابراین باغستان خشک، جامعه ی نابسامان و خفقان آور عصر شاعر است که همه چیز در آن خشک و سرد و بیروح است، در اینجا است که شاعر آرزوی معجزه ی وصل بهار را دارد تا این جامعه را نجات دهد.

همه جا ساکن است و هیچ تحرکی نیست. اما شاعر مانند پروانه حرکت میکند و به دنبال بهار (راه چاره) میگردد، شکوه میکند که زمان شتابان است، و زود میگذرد اینجا است که فقط یک معجزه میتواند کاری کند تا جامعه از خشکی و سکوت مطلق بیرون بیاید، «بیکران ساکن» شاعر در این شعر نیز با به کار بردن نشانه های واژگانی چون «خشکسار باغ»، «سراب عطشان»، «باغستان خشک»، «سرگردانی زمان»، «شتابناکی زمان» تصاویری از نابسامانی عصر خودش را ترسیم کرده است. اوضاع آنقدر خفقان آور است که مردم فقط منتظر معجزه هستند تا بتوانند نجات بیابند. شاعرانی چون شاملو با سرودن چنین اشعاری، درد اجتماعی عصرشان را برای زمانهای بعد از خود به تصویر کشیده اند.

بر اين مسلخ	تعويند
بر ن‌گ‌ذ‌ش‌ت‌ه باش‌د.	به چ‌ر‌ك م‌ي‌ن‌ش‌ي‌ن‌د
علاوه بر آن‌كه بر زي‌ب‌اي‌ي‌ ك‌لام افزوده است،	خنده
مسلم « رهايش كن » شاعر با تكرار است از	به نوار زخم بندياش ار
چيز مهمي سخن مي‌گويد. شاعر مي‌گويد اگر	ببندى.
خنده (زخم) را با نوار زخمبندى ببندى	رهايش كن
دوباره چرك مي‌گيرد. اين زخمهايى كه از	رهايش كن
ديو صفتان خوردهاى به فكر ترميمش	اگر چند
نباش. اينها كه زخم نيست چمن است، تيماج	قيقوله ي ديو
زمستاني نيست. هر چند كه خيلي وقت است	آشفته ميشود.
بهار نيامده است اما اينها چمن بهارى	چمن است اين
است. مير غضب، زمستان و نمادى از اوضاع	چمن است
نابسامان است. اين ديو صفتان هر چند ما	بالكه هاى آتسخون گل
را زخمى کرده‌اند اما براى ما مهم نيست،	بگو چمن است اين، تيماج سبز مير غضب
رهايشان کرده ايم. ميتوان گفت كه شاعر	نيست
به هم‌نوعانش اميدوارى مي‌دهد و مي‌خواهد	حتا اگر
مردم با اين زخمها و دردها اميدشان را از	ديريست
دست ندهند. هر چند خيلي وقت است اينجا	تا بهار
بهارى نيامده است و خوشى و شادى خيلي وقت	بر اين مسلخ
است كه از اين مردم گرفته شده است. اما	بر ن‌گ‌ذ‌ش‌ت‌ه باش‌د.
بايد اين دردها و رنجه‌ها را براى رسيدن به	تا خنده ي مجروحات به چرك اندر ن‌ن‌ش‌ي‌ن‌د
خوشى هميشگى تحمل كنند.	رهايش كن
	چون ما
	رهايش كن! (همان ، 724)
در آميختن	
مجال	
بیرحمانه اندک بود و	اين شعر هر چند كه بهارانه نيست اما
واقعہ	چيزى كه در اين شعر جلب نظر مي‌كند اين
سخت	است كه شاعر مي‌گويد:
نامنتظر.	
از بهار،	حتا اگر
حظ تماشاىي نچشيديم ،	ديريست
كه قفس	تا بهار

باغ را پژمرده میکند...

نصیب

از این سفره ی سنت

سروری نیست.

شرابی مرد افکن در جام هو است،

شگفتا

که مرا

بدین مستی

شوری نیست.

سبوی سبزه پوش

در قاب پنجره -

آه

چنان دورم

که گویی جز نقش بیجانی نیست.

وکلامی مهربان

در نخستین دیدار بامدادی -

فغان

که در پس پاسخ و لبخند

دل خندانی نیست.

بهاری دیگر آمده است

آری

اما برای آن زمستانها که گذشته

نامی نیست

نامی نیست. (شاملو، 1385، 820)

نغمه ی در آغاز شعر، علاوه بر اینکه با «
س» در این شعر، شاعر با واج آرایه ی به
زیبایی شعر افزوده، آمدن نوروز و بهار
را به ذهن مخاطب القا میکند. اما با
حروف وجود این، خودش حسرت میخورد
و شکوه میکند که از سفره ی هفت سین،
سروری ندارد.

مثل بسیاری از شعرهای شاملو جنبه ی
سیاسی دارد. شاملو شکوه میکند و میگوید
چون آزادی ندارد و در قفس به سر میبرد از
بهار بهرهای نبرده است. در این شعر،
شاعر به صراحت بیان میکند: چون در قفس
است و خوشی و آزادی ندارد برای همین
نمیتواند از بهار که فصل شادی و سرخوشی
است، شاد شود و از آن لذت ببرد. در شاعر
حسرت بهره نبردن از بهار را میخورد.
مسلم، «هجرائی» این شعر نیز چون شعر
است در جامعه ای که آن را سراسر اختناق
فرا گرفته است، بهار که فصل شادی و خوشی
است نمیتواند آن را به آرامش برساند تا
جایی که شاعر آرزوی درآمیختن با خاک
(مرگ) را میکند.

برهنه

بگو برهنه به خاکم کنند

سراپا برهنه

بدانگونه که عشق را نماز میبریم، -

که بیشایبه ی حجابی

با خاک

عاشقانه

درآمیختن میخوام. (همان، 743)

هجرائی

سین هفتم

سبب سرخیست،

حسرتا

که مرا

آرگی تایپ در شعر احمد شاملو
با اینکه هوا هم، هوای خوبی است، اما
باز شاعر آه میکشد. کلام مهربان است،
اما افسوس که در پس پاسخ، دل خندانی
نیست. تمام افسوس و فغان شاعر از زمستان
است، در زمستان آنقدر متزلزل و افسرده
شده است که دیگر بهار برایش خوشایند
نیست.

زمستان نماد سختی ها ورنج هاست، مسلم
است آدمی که رنج بسیار دارد یا در جامعه
ای به سر میبرد که مردم آن در نهایت رنج
و سختی هستند، بهار برایش شادیاور
نباشد.

بهارانه ای است که مضمون حرمان و حسرت
به گذشته وبه ویژه « هجرانی» روزهایی که
میتوانستند بهاری شوند ولی نشدند، در
آن وجود دارد.

بهار جهان باید در بهار جان تجلی پیدا
کند وگرنه تمام این گزاره ها، از حد یک
گزارش زیبا و آهنگین جلوتر نخواهد رفت.
روایت طبیعت بیجان شاید کنشی هنری تلقی
شود، اما در تحلیل جامعه شناختی از هنر
شعر، چنین شعری، دینامیک نخواهد بود.

گزاره ی پایانی شعر هجرانی شاملو
نوستالژی نیست، بلکه نفرت و نفرینی است
بر سردی و سکوت گذشته. (مهدی پور، 1384،
28) روحیه ی دلمردگی و انده باری از
طریق واژه هایی مانند محزون، تنها،
حسرتا، آه از جهان شعر به جان مخاطب
سرازیر میشود و سرایت میکند. (همان)

نمیتوانم زیبا نباشم

نمیتوانم زیبا نباشم

عشوه یی نباشم در تجلی جاودانه
چنان زیبایم من
که گذرگاهم را بهاری نا به خویش آذین
میکند:

در جهان پیرامنام
هرگز

خون

عریانی جان نیست

و کبک را

هر اسناکی سُرَب

از خرام

باز

نمیدار. (همان منبع)

چنان زیبا میشود که گذرگاهش را بهاری
نمیتوانم زیبا نباشم « شاعر در شعر نا
به هنگام و نا به خویش آذین میکند.

نوروز در زمستان

سالی

نوروز

بیچلچله بی بنفشه میآید،

بیجنبش سرد برگ نارنج بر آب

بیگردش مُرغانه ی رنگین بر آینه.

سالی

نوروز

بیگندم سبز و سفره میآید،

بی پیغام خموش ماهی از تنگ بلور

بیرقص عقیق شعله در مردنگی.

سالی

نوروز

همراه به درکوبی مردانی

سنگینی بار سالهاشان بر دوش:

تالاله ی سوخته به یاد آرد باز

نام ممنوع اش را

وتاقچه ی گناه

دیگر بار

با احساس کتابهای ممنوع

تقدیس شود.

در معبر قتل عام

شمعه ای خاطره افروخته خواهد شد.

دروازه های بسته

به ناگاه

فراز خواهد شد

دستان اشتیاق

از دریچه ها دراز خواهد شد

لبان فراموشی

به خنده باز خواهد شد

وبهار

در معبری از غریو

تا شهر خسته

پیش باز خواهد شد.

سالی

آری

بیگهان

نوروز

چنین

آغاز خواهد شد. (شاملو، 1385، 1020)

شاملو در نگاه خودش، بهاری دیگرگون

ساخته است. بهاری که مدتهاست که از

ذهنیت ایرانیان پاک شده؛ بهاری که

همراه با شادی و تازگی حقیقی است نه فقط

با نشانه های ظاهری؛ شاملو در پی چنین

بهاری است. نوروز و بهار شاملو، بهاری

است که هر چند ممکن است نشانه های
ظاهری بهار را نداشته باشد و بیچلچله،
بی بنفشه، بیگندم سبز، بی نارنج و ...
باشد. اما بهاری است که بتواند در او
و دیگران انقلاب درونی را به وجود
بیاورد.

بهارانه ای است که به سبک اکسپرس
یونیستی است؛ در، «نوروز در زمستان»
«اکسپرس یونیسم، نویسنده به جای نشان
دادن جهان عینی و حقیقت ملموس، تجربه ای
درونی خود را از جهان به نحوی که در ذهن
او یا یکی از قهرمانان اوست بروز میدهد
و بیرون میریزد. اکسپرس یونیستها به
بیان عواطف بیش از واقعیت اهمیت
میدهند. (شمیسا، 1393، 140)

درونگراست همانطور که «نوروز در
زمستان» بهارانه ای (همان)، ممکن است
نشانه های ظاهری و بیرونی. محور اکسپرس
یونیسم درونگرایی است. بهار را نداشته
باشد اما نشانه های درونی و باطنی را
دارد. این نوروز و بهار هر چند بیگانه
آمده، اما نوروزی است که شاعر از آن لب
به لبخند می‌گشاید و درهای بسته باز
میشود و دسته ای امید دراز میشود.
خاطره ها چون شمعی روشن و برافروخته
میشوند.

نتیجه گیری

از این نوشته میتوان نتیجه گرفت
که:

1. با بررسی در اشعار این شاعر پیشگام
شعر نو در ادبیات پارسی در می

- منابع
- یابیم که آرایه های بلاغی موضوع محوری در آن است. واین شاعر از هنگام نشان دادن این آرایه ها به بیان اندیشه های خود در اوضاع سیاسی واجتماعی جامعهء معاصر خویش پرداخته است.
2. آرایه های برای شاملو به منزله ابزار انتقال والقای مفاهیم است، وچون شاملو میزان وکیفیت استفاده از آنرا می شناسد، وهنرمندانه از آن بهره میجوید، بنا براین ذهن برای دریافت آن به کوشش بسیار نیاز ندارد.
3. آرایه های بلاغی در شعر شاملو معمولا به شکل برداشت های شخصی خودش ارائه شده است، برداشته ای شخصی او از زمان، جامعه، سیاست وفرهنگ... برداشته ای مبتنی بر نگاه انتقادی وگاهی سیاه از مسائل است.
4. از میان آرایه های بلاغی به کار رفته در اشعارش دو آرایه تصویر وخیل و آرگی تایپ از جهت بسامد زیبایی در صورت مفهوم قابل تامل اهمیت است. ضمن اینکه، صرف نظر از آرایه های نام برده شده آرایه های دیگر به کار رفته در دیوان اشعار به اقتضای ذهن وزبان شاعر، ومقتضیات ایجاد شعر نیز قابل بررسی است.
- براهنی، رضا؛ طلا در مس، چاپ اول، جلد دوم، تهران: میثاق، 1371.
- دایره المعارف بزرگ اسلامی؛ جلد اول، تهران: مرکز دائرة، «بهاریه»؛ دادبه، اصغر، المعارف بزرگ اسلامی، 1367.
- ده بزرگی، غلامحسین؛ ادبیات معاصر ایران با گزیده ای از شعر وداستان معاصر، چاپ دوم تهران: زوار، 1386.
- کتاب ماه ادبیات، شماره ی، «بهاریه در ادبیات فارسی»؛ سعیدی، سارا 160، صص: 24-28، 1391.
- شاملو، احمد؛ مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها، چاپ هفتم، تهران: نگاه، 1385.
- شمیسا، سیروس؛ راهنمای ادبیات معاصر، چاپ دوم، تهران: میترا، 1388.
- شمیسا، سیروس؛ مکتب های ادبی، چاپ ششم، تهران: قطره، 1393.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا؛ با چراغ و آینه در جستجوی ریشه های تحول شعر معاصر، تهران: سخن، 1390.
- کلیاشتورینا، ورا؛ شعر نو در ایران، تهران: نگاه، 1380.
- مهدیپور عمرانی، روحالله؛ هنر ومعماری بهارخوانی در شعر شاعران امروز «، کلک، شماره ی 153، صص 28-30، 1384.